

صرف میسازند و این وقتی باشد که مردم بر صراط بروند و زمین خالی گردد و در صحاح آمده که چون مردم از پل صراط عبور کنند در میدان مجوس شوند تا هر یکی از شکایت دیگری و حقوق ضعیفه نیز مصفا و پاک گشته در بهشت بروند و در این میان مردم بر صراط اهل جنت یک گاه و یک پای حاضر سازند که با هم جنگ نمایند و یکی دیگر را محروح سازد و بهلاک رساند اول از جگر گوشت حساب کتاب بخورد و در اهل جنت تقسیم نمایند بعد از آن هر دو را کباب نموده همراه سیده زمین بخورد و این ایشان و هند پیرین نخود خاک محو گردد و گریه چیز از ایشان بسیار و نیا فتامنی سازند مثلاً از جانوران کبش حضرت اسمعیل و نادر حضرت صالح و سنگ صواب و از نباتات استوانه حنانه و از مسکنات کعبه سعظه و کوه طور و صخره بیت المقدس و پائین منبر و حنّه بسجده نبوی و میزان اینها و مانند اینها را صوت پسندیده بخشیده و صفا و رونق اجسام بهشت داده بعینه بهشت در آرند و همیشه نگاه دارند و با جمله بعد از فراغ روز محشر حساب پنجاه هزار سال مدت دارد و بعد از کشیدن ستونها بر دوزخ روز خلوه شروع میشود مخصوص کلام مجید و احادیث شریف است که اهل جنت همیشه نعمت و ترقیات قربت در این راه را عذاب بی تخفیف شدت و سیاست تا ابد الابد است هیچ فنا پذیرد و حق تعالی بار آورده و ستانرا و جمیع مسلمانان خاتم بر بیان گردانند و از احوال باقی نبات بخشیده از عذاب عتاب محشر محفوظ داشته بخت سازند و رضامندی و دیدار خود روزی کند بقیه جمیع خاتم النبیین و آل الطاهیرین و اصحاب المعتمدین بر حمت و کرم و هو ارحم الراحمین فقط

خاتمه کتاب

در بیان آنکه اهل اعمال صالحه مقصود اند بر دخول جنت و دخول جنت مقصود نیست برایشان چرا که او تعالی داخل نار نمیکند کسی را که بیگانه کاری بد کرده و نه عذاب میکند با تشنگی مگر تا فرمان را و اما جنت پس می در آرد و در آن هر که را میخواهد بعضی فضل امتنان وجود و احسان خود و بعضی را داخل میکند با سهالی که توفیقش بوی داده و اعمال صالحه را برای وی مقدر فرموده و او را برای آن اعمال آفریده پس دخول وی در جنت بسبب آن اعمال حسنه و افعال صالحه میشود چنانکه بقول صدق و عدل که با جماع مسلمین متخلف نمیکرد و ثابت شده است قال تعالی والذین آمنوا و عملوا الصالحات سند خلیم جنات تجری من تحتها الانهار خالین فیها ابداء و عدل الله حق یعنی این وعده است از خدا و معلوم است که وعده او حق باشد و تخلف نپذیرد و لهذا سوگند فرموده آنرا بمصد که دلالت بر تحقیق و وقوع خبر دارد و فرمود و من صدق من استقیلا یعنی بهیچیکه در قول و خبر راستگو تر از وی نیست لا اله الا هو و لا رب سواه و فرمود و من عمل من الصالحات من ذکرا و انثی و هو من فاولئکیت خلون الجنة و لا یظلمون نقیر یعنی برابر چاکت سخاک حشته خرا هم ظلم کرده نشوند و این بسبب سبب بالغه در نفی ظلم است و وعده است بوفیه اعمال بغیر نقصان و در آیه بیان احسان و کرم الهی است در قبول اعمال صالحه از عباد مؤمنین مردان باشند یا زنان و نوید است بدر آوردن شان در جنت و کم نکردن از حسانت شان اگر چه مقدار نقیر باشد و فرمود و ادخلوا الجنة باکم تعملون و فرمود و تکلم الجنة التی اورثتموها باکم تعملون یعنی بسبب اعمال صالحه زیرا که بامی موحده برای سببیت است و وجود سبب او وجود سبب لازم و عدم او عدم عدلش مستلزم چنانکه در مظان آن معلوم است و وارث نمیشود انسان مگر باحقاق او تعالی مر او را بفضل احسان

خود بروی چه حسی اورثتمونا آنست که جنت ارث شما گردیده و اطلاق ارث از اعطاء مجازی است بنا بر تحقق استحقاق ایشان و ما موصوله در با مصدریست ای بعلکم با موصوله است یعنی الذی کفتم تعملون و در باره جنت ارثا و کرد اعدت للمتقین الذین آمنوا با شد و رسول و فرمودتک بجنة التي نورث من عبادنا من كان تقيا و فرمود ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا و فرمود قد اخرج المؤمنون الذین هم فی صلواتهم فاشعرون بالذین هم عن اللعنوة معرضون الذین هم للزکوة فاعلمون الذین هم لفرجهم حافظون الاعلی از وجههم او مالکات یا انهم غیر ملومین من تبخی در آن ذلک و تک هم العادون الذین هم لاماناتهم و عبد هم برحمتهم الذین هم علی صلواتهم یحافظون اولیک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون و در سند احمد و غیره آمده که فرمود آنحضرت مسلم فرود آمد بر من و ده آیه هر که آفاست کند آنها را در آید همیشه بعده این آیات تا تمام ده آیه فرود خواند و فرمود سارعو الی مغفرة من ربکم و جنبه عرضها السموات و الارض اعدت للمتقین الذین ینفقون فی السراء و الضراء و کانطین الغیظ و العافین عن الناس الشحیح المحسن و فرمود و الذین اذا فعلوا فاحشة ذکروا التذکر و استغفروا الذنوبهم و من یغفر الذنوب لا اله الا الله و لم یصر و اعلی ما فعلوا و هم یعملون جزاؤهم مغفرة من ربهم و جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و نعم اجر العالمین فرمود این خاف مقام رب جنتان فرمود و اما من خاف مقام رب و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المادی پس ایشان اهل بشری هستند و در آیات دنیا و آخرت محققین پس مراد بقوله سبحانه الذین آمنوا و عملوا الصالحات انهم تجری من تحتها الانهار قوله تعالى ان لیا الله الخیرین هم و لا هم یحزنون یتقون لهم البشری فی الآخرة دنیا و فی الآخرة ما تبديل کلمات الله ذلک هو الفوز العظیم و قوله تعالى ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا اتنزل علیهم الملائكة ان لا تتخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي کفتم توعدون و قوله تعالى الذین آمنوا و نجا جواد و جاود و فی سبیل الله باسوا لهم و انفسهم اعظم و جده عند الله و اولیک هم الفائزون یشیرهم ربهم برحمته مننه و رضوان جنات لهم فیها نعیم مقیم و قوله تعالى و الذین آمنوا و عملوا الصالحات فی رومنات اجنات لهم ما یشاؤون عند ربهم ذلک افضل الکبیر ذلک لذی یشیر الله عباده الذین آمنوا و عملوا الصالحات و قوله تعالى من یتبع الذکر و خشی الرحمن الغیب فبشره بمغفرة و اجر کریم و قوله تعالى یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باؤنه و سراجا منیرا و مبشر المؤمنین بان لهم من الله فضلا کبیرا و قوله تعالى و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون بما اتاهم الله من فضله و یشیرون الذین لم یلقوا بهم من خلفهم ان لا خوف علیهم لانهم یمیزون المستشرین نعمته من الله فضل ان یتدایض اجز المؤمنین قوله تعالى ان الله یشیر المؤمنین و یشیر المؤمنین و قوله تعالى ان المسلمین و المؤمنین و المؤمنات و القانتین و القانتات و الصادقین و الصادقات و الصابرات و الصابرات و الصابرات و الصابرات و المتصدقین و المتصدقات و الصالحین و الصالحات و الصالحین و الصالحات و الصالحات الذکرین الله کثیرا و الذکرات اعد الله لهم مغفرة و اجرا عظیما و قوله تعالى التائبون العابدون الحامدون السائحون الحاکمون الساجدون الامرون بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون کلام الله و بشر المؤمنین و قوله تعالى ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و عدوا علیه حقانی التوراة و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده من الله فاستبشر به و یبعکم الذی بايعتم به ذلک هو الفوز العظیم سبحانه و تعالی جبرئیل

بیهوشی بعد از خود جنت برای اهل طاعت بقول صدق و در حدیث خود واجب کرده ایمان بوفادری و عدو و
 مختلف آن بر هر که ایمان بخدا و یوم آخرت دارد واجب است بوجوب شرعی و در حق او تعالی این وجوب لغوی است
 یعنی نبوت چه واجب در حق معنی اثبت است و واجب یعنی ثابت کما قال عسّم للجارية و جنتی ثبوت
 وجوب شرعی که فاعلش ثابت تا کسر معاقب گردد که این معنی در حق وی سبحانه مستعمل است تعالی الشکر ذکات علیها
 کبریا نظایر انتم هم درین کریم گفته قد جعل الله من الجنة نفوس المومنین امور الهم بعقده همه بیا العقد و اگره بانواع
 بر این تاکید آحاد با اجزای سبانه بصیغه انشیران التالی الاخبار بزرگ بصیغه الفعل الماصی الذی وقع و ثبت و استقر
 اذات اصدقه هذا العقد الی نفسه سبحانه و تعالی و انه هو الذی انشیر هذا المبیع الرابع انه اخبر انه و عدو تسلیم هذا الثمن عقدا
 لا یخلفه ولا یرکب الحاسن انه انی بصیغه علی الی الوجوب علانا لعباده مان ذلک حق علیه احق هو علی نفسه السادس انه
 ذلک بکونه حقا علیه السبع انه اخبر عن محل هذا الوعد و انه فی افضل کتبه المنزله من السماء و هی النوراة و الانجیل و القرآن
 الثامن علامه لعباده بصیغه استفهام الانکار و انه لا احد و فی بعده منه سبحانه التاسع امرهم سبحانه ان یستبشروا
 العقد و یبشروا بعضهم بعضا بشاره من قد تم له العقد و لزم بحیث لا یتب فی خبره و لا یعرض له ما یفسد العاشر انه اخبرهم
 اخبارا موکد بان ذلک البیع الذی با یعوا به هو الفوز العظیم و البیع با یسما بمعنی المبیع الذی اخبره بهذا الثمن و هو الجنة
 و معنی قوله با یقیم عا و ضتم و ثامنتم به و افهمت الایة شرف النفس الالسانیة و عظم مقدرها فان السلعة اذا خفی علیک
 قدرها فانظر الی المشتري لها من هو و انظر الی الثمن المسذول فیها ما هو و انظر الی من جری علی یدیه عقد التبايع فا
 النفس القدسه سبحانه المشتري لها و الثمن حبه النجم و السفیر فی هذا العقد خیر خلقه من الملائکة و اکرم علیهم و خیرهم
 البشر و افضلهم لیدی سه قد یدوک لامر لو فطنت به فایا بنفسک ان ترعى مع الجهل انتهى و این چنین در قرآن
 بسیار است و مدار آن بر سه قاعده باشد ایمان و تقوی و عمل خالص بر امی خدا موافق کتاب و سنت و این بشارت
 برای اهل ایمان اصل سه گانه است نه برای کسی که مخالف ایشان است از سائر خلق و دوران بشارت قرآن و سنت
 بر همین کسان است پس پس این هر سه در و اصل مجتمع میگردد و یکی اخلاص در طاعت خدا دوم احسان بسوی
 خلق او تعالی و صدق این هر دو اصل مجتمع است در ایمان و ما یغنی ما عون باز این هر دو اصل رابع بیک خصلت است
 که ان موافقت رب العالمین در محاب و دست و نیست راه بسوی این موافقت مگر بتحقیق اقتدار نظام و باطن بر رسول
 صلعم و اما اعمال که تفصیل بر این اصل هستند پس هفتاد و چند شعبه اند و ما خدش از دایره کریمه است یکی لیس البران قبول
 و جو کم قبل المشرق و المغرب لکن البر من آمن با شدالی آخر ما دیگر قد اخرج المومنون اسم و اعلامی ان قول لا اله الا الله
 و ادنای ان اناطت اذی از طریق و میان این هر دو شعبه سبب از شعب است که مرجع آن تصدیق رسول خدا صلعم است
 در چهارچوبه ان خبر داده و طاعت وی در جمیع او امر باجا با و استجابا مثل ایمان با سماء و صفات و افعال و آیات الهی
 بغیر تحریف و تضلیل و تکلیف و تمثیل شافی گفته احمد شد الذی هو کا و صف به نفسه و فوق ما یصفیه خلفه گو یا این
 مضمون از قول آنحضرت صلعم اخذ کرده اللهم لک سجد کما نقول و خیر ما نقول و ایمان عبارت است از قول و عمل و

و ایمان نماند و ناقص میگردد و چنانکه خدا و رسول ^{صلوات الله علیهما} تبارک و تعالی خبر داده اند و استنار در ایمان از باب استنار شک نیست چنانکه بعضی
 مردم گمان میکنند بلکه سفت ماضیه تردد اهل تحقیق است انشاء الله تعالی گفتن برای تبرک است نه برای رتیاب کما قال صلعم
 و انما انشاء الله تعالی لکم لاحقون با آنکه لائق با اهل قبول قطعی است همچنین آدمی مؤمن حق نمی باشد مگر در یک خاتمه او بایمان شود و در
 ایمان بپردد و این جز نزد صوت صووت نه بند و ولید گفتن انما مؤمن انشاء الله تعالی مستحسن شد و مراد باین استنار خاتمه است
 همچنین ایمان عبارت است از اعتقاد و اقرار و عمل بودن انسان کنی با اعمال صالحه مقبوله امری مشکوک فیست و شک است
 از اجزاء ما هیست موجب شک است ما هیست باشد پس واجب شد که انما مؤمن انشاء الله تعالی بگوید اگر چه اقرارش با ایمان صحیح
 است و نیز در گفتن انما مؤمن حقا می نفس قائل است با عظم مدح و بسیار است که باینقول عجبی بحال می لایحق شود و چون انشاء
 تعالی گفت این عجب از وی زایل گردید و انکسار تام حاصل شد و اما قوله تعالی اولئک هم المؤمنون حقا پس جوابش نیست
 که انما سفید حضرت یعنی مؤمن حق کسی است که این پنج وصف دارد یکی خوف خدا دوم اخلاص سوم توکل چهارم اتیان بخانه
 ایثار و زکوة و پنجم نیست که احدی بجهول این صفات برای خود قطع کند بلکه در وی دلیل است بر آنکه وصف نفس خود و بیرون
 مؤمن حق جائز نیست چرا که او تعالی اقوام مخصوصین بدان وصف فرموده و در هر دو حد این وصف متحقق نیست اگر متحقق
 بقای آن نباشد آن معلوم نمی تواند شد نقله صلعم ان حدکم لبعثنا الی الجنة حتی ما یبقی بیننا و بینهم الا ذراع فیه سبق علیه الکتاب فمیل عمل الی النار فیدخلها
 این بابی پنج گفته مدعی حسن بصری را گفت مؤمن حق است گفت اگر از ایمان بخدا و ملائکه و کتب رسول خدا و روز آخرت و جنت و نار و بعثت حسامی
 پس بر این مؤمنم و اگر از قوله تعالی انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم می پرسی پس نمیدانم که من از ایشانم یا نیم
 و علقه گفت در سفر بودیم با قومی ملاقات دست بهم داد گفتیم کیستید شما گفتند سخن المؤمنون حقا پس هیچ جواب ندادیم و بعد
 بن مسعود را خبر کردیم گفت شما هیچ جواب ازید گفتیم نه فرمود چرا نکفید که آیا شما از اهل جنت هستید زیرا که منمیین اهل جنت
 و سفیان ثوری گفته هر که زعم کرده که وی مؤمن حق است و گواهی نداد که وی در جنت است پس آنکس ایمان او رو بنیم
 نیم دیگر و نیز هر که متصف است با وصف حمسه مذکوره در کرمیه و صوت او بران شده نرو مانیز مؤمن است حقا و خیر و شرف قدر
 از طرف خدای عزوجل است و احدی را بر و تعالی حجت نیست بلکه خدا راست حجت بالغه بر خلق لا یسئل عما یفعل و هم یسألون
 و ظاهر ماضی است در خلق او مشیت وی و معصیت را از او میس و دیگر عاصیان از زمانیکه عاصیان او کردند تا قیام است
 معلوم وارد و ایشانرا هم برای معصیت آفریده و همچنین طاعت را از اهل طاعت دانسته است ایشانرا برای طاعت
 آفریده لکن صیر ما خلق له و صائر الی ما قضی علیه و انشاء الله لایرید و هر که زعم کرده که او تعالی از عاصیان و متکبران
 طاعت نخواست و عباد برای نفس خود شر و معصیت خواستند و عمل بر مشیت خود نمودند آنکس زعم کرده که مشیت
 عباد غالب است بر مشیت خدا و زیاده ازین کدام افترا بر خدا تعالی خواهد بود بلکه این قضا و مشیت و تدبیر است در
 ایشان عدل حق است در خلق و هر که مقرر علم است او را اقرار بقدرت و مشیت او لازم است کما هو معلوم اگر گویی که
 جمع میان آیات داله بر ذیال جنت با اعمال صالحه و میان قول آنحضرت صلعم من به دخل احدی علیما عا لوالا لانت
 یا رسول الله قال لا انا الا ان یجدنی الله بر حمة حیث گوئیم منفی در حدیث دخول جنت بعمل مجرد از قبول است و

در آیات و عمل متقبل است و حصول قبول برحمت رحمت است که قاله الحافظ ابن حجر العسقلانی و نوی بعد کلام
 طویل گفته میان آیات و حدیث هیچ تقارض نیست زیرا که معنی آیات دخول جنت بسبب اعمال است و توفیق اعمال
 و هدایت اخلاص قبول آن برحمت الهی است این خاص است باهل طاعت و ناشی از فعل موافق رضای رب سبحانه و رحمت
 عامه او که گنجایش هر شیئی کرده آنرا بر نفس خود برای خلق واجب گردانیده است لقوله تعالی کتب بکم علی انفسکم الرحمة
 و این استعطف است از وی برای متولین عتبه یقین علیه و اجبار است برحمتی برای عباده و عدم تعجیل بعقوبت
 بلکه وی سبحانه قابل توبه و انابت است از تائب منیب بخاری و مسلم از ابو هریره روایت کرده اند که فرمود رسول خدا ^{صلی}
 لا تقضی الله الخلق کتب فی کتاب فهو عنده فوق العرش ان رحمتی تغلب غضبی و فی روایت البخاری ان الله کتب کتابا
 فهو عنده فوق العرش ان رحمتی سبقت غضبی فهو یتوب عنده فوق العرش و فی روایت لهما ان الله لا خلق الخلق عنده
 مسلم لا تقضی الله الخلق کتب فی کتاب کتبه علی نفسه فهو موضوع عنده زاو البخاری علی العرش ثم اتفق ان رحمتی تغلب
 غضبی ثم شیخین از ابو هریره روایت نموده اند که گفت سمعت رسول الله ^{صلی} یقول جعل الله الرحمة مائة جزا است
 تسعة و تسعین اترل فی الارض جزوا احد الفین ذکک بجزیرتیرحم الخلق حتی ترفع الدابة حافرهما عن ولد باخشیته ان تصدیر
 و مسلم ان الله مائة رحمة اترل منها رحمة واحدة بین السموات و الارض و الارض فیها طیفون و بهایترحمون و بهایتعطفون
 علی ولد با و اخر الله تسعة و تسعین رحمة یوم القیامة و اخرج مسلم عن سلمان الفارسی قال قال رسول الله ^{صلی}
 خلق یوم خلق السموات و الارض مائة رحمة کل رحمة طباق ما بین السماء و الارض فجعل منها فی الارض رحمة فیها تعطف الوله
 علی ولد با و الحوش و الطیر بعضها علی بعض فاذا کان یوم القیامة اكلها بهذه الرحمة و اخرج الشیخان عن عمر قال قدم علینا
 رسول الله ^{صلی} بصبی فاخذته امه و الصقته بطنها و ارضعته فقال رسول الله ^{صلی} انزل من هذه المرأة طارقة ولد با فی النبی
 و هی تقدر ان لا تطرحه فقلنا لا و الله فقال الله رحم بعباده من هذه المرأة بولد با و میانین هر دو رحمت عموم و خصوص
 مطلق است و بسیاری از جلالان اعتماد کرده اند بر رحمت و عفو و کرم خدا و گویند سیخفر لنا بالکرامه و هی او را صالح حساب
 اند و شیء العقاب بودن او فراموش نموده و نمیدانند که وی سبحانه باس خود از مجرمان رو نمیکند پس معتقد بر رحمت
 عفو با وجود اصرار بر معاصی معاند مولی تعالی است معروف که رخ گفته رجا که لرحمة من لا تطیع من الحق و انخذلان
 و بعضی این علم گفته هر که عضو ترا بدزدی ستم در هم در دنیا قطع کنانید از عقوبت وی در آخرت برخوان مامون ^{بن}
 حسن بهری را گفتند ترا بسیار طول البکامی بینم ما بر چیست گفت اخاف ان یطرحنی فی النار و لایالی و هم مردی
 او را گفت ای ابا سبب چگونه است قومی که ما را چندان می ترسانند که دلهای ما به پریدن نزدیک میشوند گفت
 و الله اگر با قومی تشینی که بیشتر ساند ترا تا آنکه دراک من کنی بهتر است ترا از صحبت قومیکه مامون میکنند ترا تا آنکه
 مخاوف بنویسند و این اعتماد چنانکه بعضی گمان میکنند از جنس حسن ظن بخدا نیست بلکه از باب غرور محض
 چه حسن ظن نیست که علی بطاعت کنی و امیدوار قبوشتن باشی نه آنکه هیچ ننگی در جیب رحمت شوی و هر که رجا ^{بطلان}
 و بطالت و رجا است دی مغرور است با عام کاذب در خطی از طاعت خدا و رسول و اقتدار کتاب است ندارد و

لما نهى عن نفسه من مثل فانما يضل عليها ولا تزوروا زرة وزر اخري وما كنا سعدين حتى نبعث رسولا وان من قبته الا
 خلا فيها نذير ونذير ما صحت الا انك رسول ونبى باشد با خلفا راء وعصرا بعد عمر حافظ ابن القيم رح گفته حكم سبحانه لعباده بارئته
 احكام هي غاية العدل والحكمة احد بان هذا المتعبد بالايان العمل الصالح لنفسه لا يغيره الثاني ان ضلاله ابغوات ذكرك تحلف
 عنه على نفسه لا على غيره الثالث ان احد الايواخذ بحججته احد الرابع انه لا يجذب احد الا بعد اقامته الحجج عليه بالرسول قتال
 ضمن غيره الاحكام الاربعة من حكمته تعالى وعدله وفضلته والرد على اهل الغرور والاطماع الكاذبة وليس للجنة الا طريق واحد
 باتفاق الرسل من اولهم الى خاتمهم صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين اما طريق الجنة فالكثير من ان تخصي ولهذا هو حد الله
 سبحانه طريقه وسبيله ويجمع سبل النار وطرقها بقوله وان هذا صراطى مستقيما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيل
 وقوله تعالى وعلى الله قصد السبيل ومنها جائز ومن هذا السبيل جاز عن القصد وهو سبيل الحق وقال هذا صراط
 على استقيم وقال بن مسعود رضى الله عنه خط لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم خطا وقال هذا سبيل الله ثم خط خطوطا عن يمينه وعن
 يساره وقال هذه سبل وعلى كل سبيل منها شيطان يدعو اليه ثم قرء وان هذا صراطى مستقيما الآية فان قيل قد قال
 تعالى قد جاءكم من الله نور وكتاب مبين بيدي به الله من اتبع رضوانه سبيل المستقام قيل هي سبل تتجمع في سبيل واحد
 وهي بمنزلة اجوافى الطريق الا عظم ونوره هي شجرت اليمان يجمعها اليمان كما يجمع ساق الشجرة اغصانها وشعبها ونوره
 السبيل اجابة داعى الله سبحانه بتصديق خبره وطاقه امره فطريق الجنة هي اجابة الداعى اليها فالمقصود من هذه السبل
 واحد ليس الا بخلاف تلك قدره روى البخارى عن صحيحه عن جابر رضى الله عنه قال جاءنا من مكة الى البنى صلعم فقال بعضهم
 انه نام وقال بعضهم العين نائمة والقلب يقطن فلو ان لصاحبكم هذا مثالا فاطروا له مثالا فقالوا مسئله مثل رجل بنا دارا و
 جعل فيها ما فيه وبعث واعيا فمروا به فدخل الدار واكل من المادبة ومن لم يجيب للداعى لم يدخل الدار ولم ياكل من
 المادبة فقالوا او يواله يفقهها فان العين نائمة والقلب يقطن الدار الجنة والداعى محمد صلعم فمن اظن محمد فقد اطاع الله
 ومن عصي محمد فقد عصي الله وروى الترمذى عنه ونهضه خرج سليمان رسول الله صلعم يوما فقال انى ريت فى المنام كان
 جبرئيل عند راسى وميكائيل عند راسى يقولان هدى صاحبنا فركب فقال سمع سمعت اذ كنت اعقل نقل قلبك فما خشاك
 ومثل امك كمثل تلك اتخذ دارا ثم بنى فيها بيتا ثم جعل نائمة تم بعث رسولا يدعوا الناس الى طاعة منهم من اجاب الرسول
 ومنهم من تركه فاشد الملك الدار الاسلام والمادة الجنة وانت الرسول يا محمد فمن اجابك حل الاسلام ومن دخل
 الاسلام داخل الجنة ومن دخل الجنة اكل مما فيها وليس لها الا مفتاح واحد وهو شهادة ان لا اله الا الله وذكر البنى
 فى صحيحه عن ربيب بن منبه انه قيل له اليس مفتاح الجنة لا اله الا الله قال بلى ولكن ليس من مفتاح الا اول اسنان فان
 اتيت بمفتاح له اسنان فتح لك العالم يفتح وروى ابو نعيم من السنن قال قال عرابى يا رسول الله ما مفتاح الجنة قال
 لا اله الا الله وقد جعل سبحانه لكل مطلوب مفتاحا يفتح به فمفتاح الصلوة الطموية كما قال صلعم مفتاح الصلوة
 ومفتاح الحج الاحرام ومفتاح البر الصدق ومفتاح الجنة التوسيد ومفتاح العلم حسن السمع والى ومفتاح النظر النظرة
 ومفتاح المزيد الشكر ومفتاح الولاية المحبة والذكر ومفتاح العفاف التقوى ومفتاح التوفيق الرغبة والرغبة

الا جاهد الدنيا ومفتاح الرغبة في الآخرة الزهد في الدنيا ومفتاح الايمان التفكير فيما دعى الله به من التوكل فيه ومفتاح
 الدخول على امتداد سلام القلب سلامته والاخلاص له في المحبة والبغض والفعل والشرك ومفتاح حياة القلب تنسب بالقرآن
 والتضرع بالاسحار وترك الذنوب ومفتاح الرزق السعي مع الاستغفار والتقوى ومفتاح الغزاة الله ورسوله ومفتاح
 الاستعداد للآخرة قصر الامل ومفتاح كل خير الرغبة في الله والدار الآخرة ومفتاح كل شر حب الدنيا وطول الامل وتعلم
 بمفاتيح الخير والشر من نفع العلوم ولا يفتن لمعرفة ومراعاة الاذ وحفظ عظيم فان الله سبحانه جعل لكل خير شر مفسدا
 وبما يدخل منه اليه كما جعل الشرك والكبر والاعراض عما بعث الله به رسوله والغفلة عن فكره والقيام بحجة مفسدا للناس
 كما جعل بحجة مفسدا كل ثم وجعل الغنا مفتاح الزنا وجعل الطلاق النظير للصوم مفتاح العشق وجعل الكسل والراقة مفتاح الخيبة والحزن وجعل
 مفتاح الكفر وجعل الكذب مفتاح النفاق وجعل الشح والحسد مفتاح البخل وقطيعة الرحم واخذ المال من غير حلة وجعل الاعراض
 عما جاء به الرسول مفتاح كل برعة وظلمة وبها الامور لا يصدق بها الاكل من له بصيرة وعقل يعرف به ما في نفسه ما في
 من الخير والشر فينبغي للعبد ان يعتني بكل الاعتناء بمعرفة المفاتيح وما جعلت مفتاح له والشكر من رازق توفيقه وعدله لا
 وله الحمد وله النعمة والفضل لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون انتهى كلامه عز وجل كما دبت والبرود دخول جنت باعمال صحاح
 هم سيارست جهنم آيات والبر ان كذشته منها قوله صلعم ان احدكم ليعمل ليعمل ليل الجنة حتى ما يكون بينه وبينها الا
 ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل ال النار فيدخلها وان احدكم ليعمل ليل النار حتى ما يكون بينه وبينها الا ذراع فيسبق
 عليه الكتاب فيعمل بعمل ال الجنة فيدخلها متفق عليه وقال صلعم ان الله خلق آدم ثم مسح ظهره بميمينه فاستخرج منه ذرية
 فقال خلقت هؤلاء للجنة ويعمل ال الجنة يعملون ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذرية فقال خلقت هؤلاء للنار ويعمل ال النار
 يعملون فقال رجل فقيم العمل يا رسول الله فقال رسول الله صلعم ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل ال الجنة حتى
 يموت على عمل من اعمال ال الجنة فيدخله الجنة واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل ال النار حتى يموت على عمل من اعمال
 ال النار فيدخله النار اخرجه مالك الزندي وابوداؤد واسحق بن اسود بسند خود از شام بن حليم بن حزام روي
 كرهه ان رجلا قال يا رسول الله تبدي الاعمال ام قد مضى القضا فقال ان الله لما خرج ذرية آدم اشهدهم على نفسهم
 ثم اخبرهم في كيفية فقال خلقت هؤلاء للجنة وهؤلاء للنار فاعلم ان الجنة ليس من عمل ال الجنة وال النار ليس من عمل
 ال النار وقد سمعنا من جابر بن عبد الله عن النبي صلعم ان اعرابيا جاء الى رسول الله صلعم فقال يا رسول الله وثنى على عظم
 او عملته دخلت الجنة قال تعبد الله لا تشرك به شيئا وتقيم الصلوة المكتوبة وتؤتي الزكوة المفروضة وتقوم رمضان
 قال والذي نفسي بيده لا ازيد على هذا شيئا ولا انقص منه فلما ولى قال من سده ان ينظر الى رجل من ال
 الجنة فليظن الى نهار في صحيح مسلم عن جابر رضي الله عنه قال في النعمان الى النبي صلعم فقال يا رسول الله اريت
 اذا صليت المكتوبة وحرمت الحرام واحللت الحلال ادخل الجنة فقال النبي صلعم نعم وفي الزندي عن ابي هريرة قال
 قال رسول الله صلعم من غاب اولح ومن اولح المنزل الا ان سلعة الله غالبة الا ان سلعة الله الجنة وعن ابي ابي
 رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلعم يخاطب حجة الوداع فقال يا ايها الناس اتقوا الله وصلوا احسبكم ومعه

شهر کم و او زکوة المویالکم و اعلیوا اذامکم تدخلوا الجنة وکم اخرجہ الترمذی و قال حسن صحیح و سأل معاذ رضی اللہ عنہ العباسی عن
 عن العباسی الذی یخطب بجمعة و یباعد من النار فانہ برہ برہ و عموہ و ذرۃ سنارہ ثم قال لا یخبرک بملاک ذلک قائل یی یا رسول اللہ فذہبنا انفسنا فقال
 کف علیک فقال انما لمواخذون بما شکمہم فقال کلک لک یکب سعاز و یل یکب للناس من النار علی وجہہم او علی مناخرہم
 الاحصاء السنہم قال الترمذی ثنا حدیث صحیح و بسیار است کہ آدمی از فواحش و ظلم متوجع می باشد لیکن با نشنیدن آیه و نامی
 زندگان مردگان پیشترستی میکنند و انچه میگویند پند انہی نماید مسلم از حدیث جنید بن عبد اللہ آمده کہ فرمود رسول
 خدا صلعم قال جل و اللہ لا یغفر اللذلان فقال اللہ عزوجل من اللذی یقال علی ان لا اغفر لفلان قد غفرت له و جہت
 حکمت و بیجا نظر کردی است کہ یک حرف عبادت این عابد قدیم را ضبط کرد و عمل او را باطل ساخت و نحو آن در حدیث ابو بکر
 نیز آمده و زیادہ کرد تکلم بکلمہ او بوقت دنیاہ و آخرتہ و ہم از وی صحیحین مرویست کہ فرمود آنحضرت صلعم ان العبد یستکبر
 بالکلمۃ من رضوان اللہ لا یلقی لها بال الا برفعہ اللہ بها و در جہات ان العبد یستکبر بالکلمۃ من سخط اللہ لا یلقی لها بال الا برفعہم
 نے جنہم و فی حدیث انس قال تو فی رجل من الانصار فقال رجل البسرا بجمعة فقال لیسول اللہ صلعم و ما یدریک بعد
 حکم فیما لا یعینہ و یحل بما لا یفصہ اخرجہ الترمذی و حسنہ و فی الصحیحین من حدیث ابن ہریرۃ یرفعہ من کان یؤمن باللہ و رسولہ
 الاخر فلیقل خیر او لیصمت و فی الباب حدیث کثیرة و عن سفیان الثقفی قال قلت یا رسول اللہ قل لی فی الاسلام قول
 لا اسأل عند احد بعدک قال قل آمنت بالتمتہ استقم قلت یا رسول اللہ ما اخوف ما تخاف علی فاخذ بلسان نفسه ثم
 قال ہذا و احادیث صحیح و عن ام حبیبۃ زوجہ النبی صلعم قال کلام ابن آدم تلید لال الال امر سعوف او نبی عن شکر او
 ذکر است اخرجہ الترمذی و حسنہ و اخرج ابن ابی شیبہ عن ابن ہریرۃ باسنہ صحیح مرفوعا من حسن اسلام المرء ترک ما لا یعینیہ
 و در حدیث دیگر آمده ان العبد اذا صبح فان الاعضاء کلها کف اللسان نقول ان حق اللہ فیمیتا فانما سخن کہ باقیان معتقد
 استقامدان اعوججت اعوججتا و سلف خلف اختلاف کرده اند و آنکہ جمع مفعولات عباد و نوشته میشود یا فقط خیر و شر برود
 قول و اظہر اول است و بعضی از سلف گفته اند کہ ہر سخن آدمی و بال است بروگر یاد کردن خدا و انچه بدان می ماند و ابو بکر
 صدیق رضی اللہ عنہ زبان شریف خود را میگرفت و میفرمود ہذا ورد فی الموارد و گفته اند سخن اسیر منت است و چون از دنیا
 بر آمد تو اسیر او شدی و او تعالی تر و زبان ہر گویندہ باشد قال تعالی ما یلفظ من قول لال ید رقیب عتیدہ
 بخاطرین منمنون بہ رب استن منی آید و خموشی معنی دارد کہ در گفتن منی آید و در رسالہ الدرۃ الفاخرہ فی ذکر الدار
 الآخرہ بعد این ہمہ کہ مذکور شد گفته محصل القادۃ ان الال الاعمال الصالحۃ مقصود علی و نحو ان بجمعة و لیس قول بجمعة مقصود
 علیہم و اللہ اعلم

آنکہ بشد کہ این جریدہ فرمیدہ با وجود قلت فرص و کثرت غصص عدم فراغ بال از جہات و فصل خصومات و انواع اشغال
 ریاست بعون البی و برکت حضرت رسالت پیامبری کیفا اتفاق کسوت انجام و پیرایہ اختتام پوشیدہ و پریشانی این سال
 ملاکہ بنوعیکہ مامول بود و شیرازہ جمعیت یافت در ارتسام تواریخ و اخبار و وقائع و حوادث مراعات تحقیق و توفیق ہما امکان جعل آمد و تفصیر در ان است
 و در تحریر شرط سائر اعلاقیات احوال احوال دنیا و آخرت در توضیح و بیست نقیذات بمقدور یکدیگر بود کہ تا ہی وقت فرو گذاشی نگردد پس اگر این را باجماع تمام گویند

پیشتر شنید اگر تائید سکندر خوانند میرسدش بجزی است در کوزه نهان و جهانی است در حجره ابادان اول با خبری چون
 داده و آخر با بهمان اول بر بسته شکایت دوران و حکایت ایمان است سخن از ازل بدایت دارد و با بد نهایت سخن
 لشکر الامین قبل من بعد تفسیر مقاصد دوست و کل من علیها فان و جبر بکنع الجلال و الاکرام کی از مطالب تذکرات
 عالم است و یادگار احوال بنی آدم خلاصه و فائز گوناگون است و علاقه دو اوین بو قلمون غمگسار دل شکستگان خاکدان
 کهن دنیا است و نه بران نفس گد اختگان جاده آخری امیداری از حضرت باری جل جلاله هم نواله آنست که سواد پناه
 این نقوش اسرار چشم بصیرت اولی الالبصار فرماید و زانی معانی و مضامین این مجموعه ایمانی را چون ماسعین بحق دل
 اهل علم فرموده دیده پیش برگزیده نامی آفرینش را بسیار پیش از خواب غفلت مستی شست و شوغنا بد چون قبله است
 و چه نیت یقاز و تبه سیه مستان از خود رفته جهالت و عنودگان بچرخفته بطالت است این نامه نامی و مقاله گرامی را
 وسیله امرزش و رحمت الهی میداند و رجاء و ائق دارد که حضرت ارحم الراحمین بفرجای کلام رحمة للعالمین سبقت رحمتی
 و هو اصدق القائلین سخن بنویس کمتر را بعدل بنفین گرداند تا مضمون انا عند ظن عبدی بی جلوه کر شود و عمقه بیناه
 القاصره دیده الدائرة افقر خلق لباب الله الغنی صدیق حسن بن علی الحسینی الهجایی القنوجی ختم القدره با حسنی
 و اذا قره حلاوة رضوانه الالاسنی و اسحقه بسلفه الصالحین و جعل لسان صدق فی الاخرین کان ذلک فی او اخر ذی الحجة
 سنة الف و مائتین و اثنین الهجرته علی صاحبها افضل الصلوة والسلام التیمة و محمد بنده ظاهر او با طنا و اولاد حشره

خاتمه الطبع

از جامع فضائل صوفی و معنوی مولوی محمد عبدالرشید بن محمد شاه کشمیری مدرس ملازم ریاست بهوپال
 حجج الکرامه تمجید حضرت سید بنی معین است که کل شیء بالک وجهه له الحکم والیه ترجعون غریب کوس سطوت و سلطنت است
 غر سلطان و تعالی شانه و علامه الفخامه تقدیس و تسبیح اولی آخری است که کل من علیها فان و جبر بکنع الجلال و الاکرام اعلا
 رفعت اعلام قدرت اوست بهر برانه و عم احسانه ^س بذکرش هر کسی سرست و بد بهوش ^س نموده شورش محشر فراموش
 بوحیث اشجار و اشجاره گواهی میدد بهر یک بنگرار ^س هر آنچه که در عالم پدیدست ^س بخود خط پرستاری کشیدست ^س
 نیامت و عایه و دیدار خود کرد ^س از ان ردو گرتی بازار خود کرد ^س شبی بی یاد او صبح قیامت ^س می بانام او سالی سلامت
 چنان از سوز عشقش سوخت محشر ^س که از چشمان تر افشاندا خگر و کلام مجدی مدحت محمدی است که عسلی بن سحک یک
 مقام محمود امشیدار کان بنا قریب فیق اعلا اوست و مشرب رومی جزو زو زو و سلام احمدی است که دل سوخت ^س
 یک فقره فی شکونه شجر بار آورار تجار اوست ^س بی کونرا ند ز مدحش سخن ^س ز بانفش شود اتشی در دهن ^س شاعر سخن
 مع غیر لوری است ^س چشم سخن مدح او تو یاست ^س بکتب فنت و نخوانده سبق ^س و سه برده بر هر دو عالم سبق ^س
 بیان کرد با کان هم مایکون ^س بیانش بود از تخلف مصون ^س بیان کرد اشراط ساعت تمام ^س علی الصلوة و
 علیه السلام ^س و عقد الدرر نظم و نثر توصیف آل و اصحابی است که کنتم خیر امته اخرجت للناس غازه چهره شاه

مساعی جمیله ایشان و ویوان المبتدا و انجمله تعریف اشیا و تمامی است که رضی الله عنهم و رضوا عنه سرمد
 دیده محبوب محاسن جلیله ایشان است فرضی اللہ عنہا و عنہم ما کتب جبار البشر و یفصل الکلام و یختصر السبب بر خصمیر منیر
 طبعان در قیصر رس و بلند خیالان عیسی نفس منوح و کشون باد که ملت اسلامیة خصوصاً او بیان منزلت من السما و عموماً
 قاضی و حاکم بوقوع واقعه قیامت و ظهور سائخسان است هر کسی بحسب استعداد و قوت در آنکه خود را اظهار شرایط و آثار آن
 روز که بجز اعلام و انبیا اعلام الغیوب را که واقعی این شرایط از قبیل محالات عادی و عقلیه است خلیل سعی و درزیده و دلال
 و برابین بر اثبات مزعمات و متخیلات خود قائم کرده برخی از کسان با قوال کاسان و سبحان استناد کرده و جمعی
 بکاشفات و الهامات صوفیه و اشراقیه تشبث نموده و جماعتی از شاہراہ ملاحظہ احادیث صحیحہ دور افتاده بعضی کاویب
 و ضاعین که بجوی نیزند محول علیہما شمرده مصداق ترسم نہ نرسی بکعبه ای اعرابی کین به که تو میروی تبرکستان است
 شده اند انصریح بحسب الناس فیما یعشقون ندای هر جمعی و کهن روشی دیگر پسندیده و مسلکی جدا گانه و دیده مسکن
 تطنش امان و مدافع فطرات نفسانی خود شده است و پر ظاهر است که نفس خبیثه در آن ملاحظه خارجی محتمل صدق و کذب
 است فخری با حد الطرفین بدون قرینه هر چه خارجیه توان کرد پس جبار اشراط ساعته با سر ما بدون قرینه خارجیه که عبارت
 از ثبوت رفع بجناب سالتاب است همگی اضغاث احلام و انبیای غوال است بلکه اصناف آن مفضی تصدیق کذب است
 لان تصدیق الکذیب کتکذیب لصدق بنا علیہ و کحاطا الیه بتوفیق حضرت موفی حقیقی و استعانت استعان تحقیقی
 درین جزو زمان که عهد و نش زمان قدرت و اقربال حیان ساعت است سلاله در دوران نبوت و خلاصه خاندان نبوت
 مضمون جمله بجات مبتدای خبر و جاهت مصداق افعال سینه مرجع صفات کافه بریه نیز جوام روایات مرجع مطالب
 دریات در بیاید و این فضائل خاتمه و فائز فاضل اشاره النفس آیت عظمت و مه یانی عبارت النص کلام سحر بیان
 مینوع قضیه فرست و کیاست رابط حاشیتین بریاست و سیاست ماہیت وجود و وجود و ایثار فضل مقسم اخبار و
 آثار مفتاح کنوز فصاحت ریجانه بوستان بلاغت مجتهد صحیح النظر مجدد و آتة ثالث عشر بقیة السلف حجة السلف
نواب الایامیر الملک سید محمد صدیق خان صاحب بجا و اعلی اللہ الاعلی اعلام
 انا اعلام فی ایام دولته و حیوونه و اجدی السدواجد المجد کل الناس بکلامه و کلماته ما یستفسر عن آثار المشر و تیر بصح لخر و ج
 که گهر نشان شده حکم از ان رود شدم در وصف زریای سخن گو + بحر شرح او چون بر زوم سر + رخ معنی نوران شد
 چه اختر + حدیث عدل و بر حاست مشهور + شار فضل او مذکور و مستطوب + به تنقید حدیث و ضبط اقوال + تحقیق رجال
 رفع اشکال + سبق بر معشر حفاظ برده + حدیث فخر خود متروک کرده + تعالی اللہ چه نیکو با و شای + شریعت را از دست
 و پناهی + این عجاظ نافع و این علامه را بعد متبع و تفحص آثار و اخبار و مراجعت ملاحظه کتب فارسان این مضار بحث
 از احوال تفصیل کلام بر حرج و تعدیل و اقتناع شوار تطبیق و از کائنات بیادین موارد تحقیق و تدقیق و تقییس سوابق
 اخری داول و تحسین حوادث و وقایع اکاسره و دؤول و استکشاف مبادی کائنات و استنباط تفاسیر حواله کیفیات
 و استجماع فنون عربی و طویل استجلا و استنوار اطوار و غیر موبیل که لظاق بیان از وسعت بسط آن گویا و تنگ

او این در پاسته نخل فضا در طی مسافت آن با این پیش و لنگ است از مطول نشسته استستار بجز جمع و تالیف
 کیبا آورد و عیون عیان اما بعد افاضل ترمیر و روشن و قلوب ماجدا عیان غاظم تازه و گلشن ساختن همانا این
 صفیات و ویژگیات که قوی با زوی نخل علامه و نسخه کسیر عواند و فوائد طلباست در خور است که بر صفیات ندو
 حوران بهشتی خط نسخ کشد و در غلامی بر روی مهر تابان عهد آنگاه آن روز نفس حافاق و گلشت کنان حدائق
 و فاقه و اوراق و جرمه نوشتان نمکده نظامی و شاری و در موشان ساغر تاریخ نگاری سحرگاری اصلاح نوید و در سرشت
 است که شاه در عنایتی قصص گوناگون و دلبردل بر اخبار مد و وقرون کسوت اختتام الطباع پوشید و غازه دستی
 الفاظ و معانی بر چهره خود کشید اگر نقادان در خریدن آن نقد دل بسیار نازان است و اگر در دیدن آن اولوا
 همه تن دیده شوند عین انصاف و ستایان است **بجهد الله که این مجموع خوب و باخر آمد از آغاز مرغوب و این خلوت**
 صاحب دلان شد و قبول بارگاه مقبلان شد و همه ایجاز و حاکی از تفصیل و همه اطناب و خالی از فطول و کلید
 سخن اسرار عالم و زهی آئینه جلوار عالم و بیاض صفحش نور علی نور و سوادش از سواد دیده حور و گلستانی پر
 گلهای رنگین و بهار لاله زار ملت و دین و عبارتش چو گلهای شگفته و اشارتش چو محبوبان نهفته و قیامت نام
 جنت نشانی و برون آورد از فردوس خوانی و چو در تعریف او کردم زبان تر و بکام من در آمد حوض کوثر و اغر
 فروغ این نیر در نشان و سطوع این صبح تابان و ظهور این بوارق معارف الهیه و وضوح این شوارق عطیات **عظیم**
 بعد سعادت بعد در دریای امارت مهر خشنده سپهر ایالت کوکب و ج رفعت و احتشام خورشید فلک عفت احترام
 غره ناصبه سلطنت و تاجداری قره باصره معدلت و شهر یاری ملکه ملکی ملکات مالکه فلکی ثبات صبح سعادت جاه و اطلاق
نواب جهان بیگم صاحبه فرمان رومی ریاست بلده بهوپال متع الله المسلمین بقار سلطنتها
 و دوام دولتها تبصیر و تنقیح فاضل بی بدل عالم با عمل مکرم و مجد مولوی سید ذوالفقار احمد صبح مطمح و
 مولوی محمد عبد الصمد صانها اند تعان شکل حاسد او احسنه بقلم واقع رقم شیخ و قمع الیدین کانی نگار مطمح **عظیم**
 رب العالمین اختتام یافت و تاریخ سال تالیف این صحیفه کامله از منشی احمد علی صاحب احمد و قصیده بدیج مدح مؤلفش از
 خان محمد خان شهیر زیرین خاتمه است هم نظم تاریخ رونق بازار شعر امیث کند هم وزن قصیده معنی طرازان بلند
 پرداز را بگوشه خمول سینث اند اگر اول سجز بیانی میکند شانه ید بیضامی نماید و اگر ثانی بر اول می چربد
 اول بر ثانی مقدم می نشیند و همانان و باشد التوفیق **محمود المستعان**

تاریخ ختم کتاب حجج الکرامه فی آثار القیامه منتهی احمد علی صاحب متخلص به احمد سلمه الله الصمد

شیرینی سید عالی جنابی	جهان را فخر و عالم را مباحات	محو طلعت نکو محض نکو خا	نکو ظاهر نکو باطن نکو ذوات
سراپا میمنت مسعود طالع	سبارک منظر محمود اوقات	بسیامی سبارک می توان دید	از عنوان سیادت صد علیا
امیر الملک صدیق الحسن خان	خداوندان که هدرش آفات	ز مردم دل را بید جان فرزاید	به بین لطف احسان مدار

برای او خداوند بریات	فراهم کرد و رشدین و دنیا	بشیر حیوانی سنگام ملاقات	پوشش مشتاق و دیدار جمالش
بمحصل ممالک ارتقاعات	به تنطیعی که داند حسانه او	خراب مملکت را انتظامات	ریاست با همین فرمان و است
بجان دشمنان برینج نکایات	برای دوستان گنجینه زر	فقیران را بنزد او شفاعت	امیران بردش بهر حوارج
سید وز گدشته را مکارفات	شباهت است ندر و هر از و سپه	به تخت مکرست زمیند لمعات	بچرخ ایهت تابنده اختر
سیح وقت در حیا اموات	کلیم عصم بر سنگام حکم	برزم کفر با ساز و سلاجات	به بزم علم صدر رسندین
عمارته از و بهر دیانات	خراب از دست او کاشانه	با خاد و فتن طوفان آفات	بایستادن چون آب حیوان
سلف ابانراج او مواجات	تلف داشتند در علم قوتوس	عرب نامه اش اجبار اموات	عجم از خامه اش دارد بر این
به آهنگ میداند مقامات	سخن در پارسی داند که تازی	ذوی المنقول را انقضات	اولوالباب را بران عقلی
ز هر ملکی کتب آور و سوغات	فرایم کرد اسباب فضیلت	کشاید از رگ معنی مسامحت	کشد در قالب لفظ معنی
خبر دوست را عجز کرامات	عجائب شنیدیم و دیدیم	فواضل را از دفتر و سبانات	فضائل را از نازس بگفته
ریاضین معانی و بهانات	و مدار گلزمین نامه او	عمر بر کلام می آرد شهادت	جماله ناطق شد بدش
همه داند نکو داند باثبات	اصول فقه و تفسیر احادیث	مخصوصا در فن اخبار آیات	به هر مورد هنر استاد است
قلم در دست این فرزند آیات	عصا اندر کف موسی عمران	در بیت را دلیل بی محاکات	روان را نام بی ستاست
همه رفتار او نقش سعادت	همه گفتار او پند و نصیحت	همه تصنیف او تفسیر آیات	همه تالیف او تشریح سنت
همه تنقیح او دار و می عانات	همه تعلیم او تذکیر و تادیب	همه فقر بر او تهذیب عادات	همه نحر بر او ترغیب ترکیب
همه اندیش او در کلمات	همه افکار او اصلاح عالم	همه از جمله شطحیات طامات	همه کردار او عین رشادت
همه اصهار او افشار طاعات	همه اسرار او اظهار توحید	تمامی فکر او نفی خرافات	همه اوقات او صرف هدایت
همه عادات او سادات عادات	همه اخلاق او مجموع لطف	بدون بهر آثار رسالات	مجدد در علوم ملت حق
بصد اخلاص اشواق و ارادت	حرم کعبه را احرام بر بست	که میگرددش سحر گاهان مناجات	برای حج و عمره یافت توفیق
بخود آسان گرفته این بیقات	سوی شیرین من آور روی	ملواف و سعی بدنی می جرات	مناسک اشعار را او کرد
کتب اگر و حاصل از مقامات	تا شاکر و بله ان عرب را	سعادت یافت از دیگر زیارات	زیارت کرد و قبر مصطفی را
مبارک تا ساز و بهر مقامات	نیار و سر به این فراغت	بچرخ چارمین افراشت آیات	سخن کرد و ملک لفظ و معنی
عجب درم من از لطف نباتات	ظلم در دست او گوید سخنها	نیار و گوش بر حرف حکایات	نشنو و قصه های بویخ بی اصل
که در او صاف و عاخر عبادت	چنانکه راند سخن اندر کتبات	حریری پیش خواند مقامات	چو قانون بدایع کند سازد
سعی بر اتقی با عین برضات	رسول شمس را توهین	بچشم اختار این پیر سعادت	درین آخر زمان چون دندید
سواد اعظم عقلی کمالات	جهان بشوکت و متان مملات	فواطم را امر او است مناجات	حسین بن علی را طر فیه زینا
همه هر سیدان صومالیات	همه در هر جا با جان و زینت	مدار کبار بر سلف و عادات	همه کین و کینه و جان فدای

تلمی ملک و سمو و آبا و همه ساعات او صرف عبادت علو قصرت را نه حسد نه بدیم بحر علمش را کرا نه چگونه وصف او یک یک شمار بحال من بسالطه نهان رقم فرمود در اشراط ساعت شگفته نسخه تحریر کرده کتابی مخفی از طومار عالم باین بطور باین ضبطه باین نظم دلیل به روان دار اخری	غزابی نیست اما در خرابات همه اوقات او وقف عبادت فضائی صحن دولت را نه غایت ندانم کار و دانش اینها چه کس باشم که اندیشم محالات بسوی من بسی چشم عنایات زاخبار و احادیث روایات سبارک نامه فرزند آیات کتابی حافل مجموع اشکات ندیشم من کتابی در دراست انیس خاطر ما سوراخات منو دم بهر تاریخش تفص	بر حمت عالمی را کار سازی دو نیمه کرده ام جمله پیش جهینش صبح دولت را طهارت همه فریغ و کار فهم و فرست بخواهم دیدنش بر صبحگاهان درین فرصت کتابی لاجوابی زاوم بلکه از آغاز عالم سوادش نور بخش دیدم مخدر ز ابتلای مستند نور زهی تحقیق و متقیق مقاصد چو سال طبع و تالیفش سخن است سر و شتم گفت محشر را علایات	جنابش مرجع ارباب حاجات یکی نیمه خرد دیگر کرامات جانش چشم را عین مراد است سر پایانش داد و دین است نباشم پیش وی مهربان که نام او بود حج الکرامات ببایت را رسانیده بغایات سطورش و کس اینها منه بر حوادث در قیامات سر با جامعیت در بیانات به بخت ما و حسن اتفاقات
---	---	---	---

قصیده بدیه از سخنور نامی حافظ خان محمد خان شهباشا گردنکوب دهلوی ملازم است باول مدح
حضرت مولف حجج الکرامه فتح الله مدنی ترم

فغان بر آرم از دن هر نفس ناچار پس از پیش بسته دل ناشاد تن مراست ز بیدار خسته بمانی سپهر ز دست مهر درو نسور سید ام با زمانه با همه بیگانگی گانه جور کیم بجایزه بخت پانال طریق مرست سوز همی طراز شعل آه قصیدت سنج امیری منم که هست ترا خیمی سلانه اولاد حیدر صفدر چون نگ معاند گرفت پید شد نهاد زبیره نسیم یدستی	نفس کن خنگیهای آرزوی کن مگر مرا خشک پیرین بود ترا دلی مراست در هم شکسته گانگ ز دست مهر درون سور سید ام سپهر با همه چرخ ایستاد و نیام کیم بر ارضیبل و فتاده بنجار مرست مشعله آه نقشند ترا ظهور انده شهباشا و در با زهی علامه آل محمد مختار ز سم توسل و گل شگفته مضام چه خلق اوست کان باز چیده عطار ایا لک زده بندگان تو ادبا	بوصل نیرالم دوستم ز محوری تن ترا در جان خیزین بدان ماند دل ستوه بانبوه لشکر اندوه ز گنجدار خودستم ز جان گنجه تیغ سپهر اسنم ایدون گزید پر خاشاک اگر چنین بخدا در نوای بخشیده ایا زمانه ندانیم بنده در گاه جناب سید و الا که امیر الملک تکلی ز شکر فانس حسته تقریر کینه بسته و امان شوکتش صد بحر ایا بومی تو مر جعفر و در زین بهر کجایی عبادت صرف پیشانی	زنا توانی خویش هم از ترا کتیا که مجرمی بعقوبت فراکشند بر آ تن ترا با فواج صد هزار آزار ز روزگار خودستم جگر برشته عار ستاره را منم اکنون خرید و بیچار ولی نصیب فلک هم ترانه سپار ایا فلک شناسیم چاکر سر کار که روی روشن او را بود طراز بها تیسیم بلیش باز بسته گفتار که شکسته کوه و قار او که سار ایا بومی تو مینو نمودار زش خار براستان تو پیشانی است صرف غبار
---	--	---	---

عنايت قبوله خانان خراب حساب عجب بود که بود با تو روز من هم شب چنانکه نشان بود از خوبی تلاذه فخر کمال فتنه غالب منم که فرمودست بمیر ملک باشی و من بمیر الملک	سجادت تو ز خود دورتر گزاشتا عجب بود که بود با تو هر شب تبار مر از نسبت تیا گدی راسته ما خود از زبان من اندر سفینه اشکا سز و اگر نه پسندی مرا این در بدستان تو پادشاه هر حسن علی	حکایت است چنانکه غم اندک رسید سر اشفته ام تخیل سهیل چنان بود صف تو شهرت گرفته ام چو بنده خوبی او خوبی خدا و چندان تیا گنت ای سز تو عالم بدشمنان تو عیفرتی زبونی کا	ز بسکه بر کف جود تو فتنه شد بسیار رسید دل دیوانه معنی دشوار که با بوم ستد از نشستم رفتار اگر نه پیر من از پیر خود غریبم و کنون دعا گنت گامی محبت تیا
---	--	---	--

قصیده حمید در مدح جناب علی نقی زین العابدین و لایعظم طبقه علای مهند نوادش به جهان سیر

خدا تر عیسی لیه به پوای ادم الله لها الاقبال نتیجه خاطر حمید و کما آسمان چو نید حاصل بلند

پایه عالم گرامت آویزید این من مولوی فیض حسن صاحب سهراروی سلیهم الله تعالی

منم که میکنم از بخت اثر گون فخر در اشتیاق حصول ما و جان ادم بگام خود نتوانم بگام خویش رسید جناب شاه جهان سیرم آنکه بخت او کسی نماند که مقصود او شد حاصل اساس دولت او بر زمین انصاف است میدین اول او کوست اول انزل عنائی بخت الایش اول طاعت بعهد سعادتش سر کشی چنان حد ازین که دخل تغیر بر زویش نیست چهار تا بست که دست تم دراز کند دین که تعویذ بر اعدای خود زنی چون جواب عفت او مانع وصول نظر سواد لیل بیاض تبار در زو	که در حسیض خود م با عروج مستعد چنانکه در غم شیرین بیستون فرما خدا کند که کسی خیر داری اعدا نیز دولت فاروخ و دهر بر ما مگر کسی که چون در بی نصیب افتاد جهان بجنبید اگر خدای این چنین مجوز آخرا و کوست آخر آباد دعای دولت جاویدش آخرا و که نخل شعله نباله کبوه حد بگوش کس سحر حرف کون نام زبان بلرزه فتنه از تلفظ بیدا کندرگ و پی خصم شکستگ فریاد شکوه گمانت او میل دیده حسا برابرست که معنی بیاض و سواد ببار دولت او باد قائم و دایم	درین امید شایم تمام شد که شبی نصیب کعبت ختم ترقی معکوس که خیر داری اعدا چون کن بخت بسیع همست و مد عامر و حصول هر آنچه بود در اسکان هم بفضل هنوز بخت حدت قدم در راه گام ریاستی که نباشد زیر فرمانش اگر بملک عدم من رسید شهرت او بین سعادتش می رسد که تابا حکیم بر سر میدان در بر ز نبرد تبیخ او ز رسد تیغ آک رستم و ز کرامت که سوسش نظر کند بیبا بحکم عصمت او کوسنا و عفت شامی او نتوانم بزاین حکم یعنی سید کو عین و آل الامجاد	بچشم خود گرم چهره حصول مراد قرین طالع خشم نخوت آما و جزا که در کف دست برین دولت داد بصرف دولت او بقدر حصول مراد زاد او دانش دنیا و دین حسن نهاد که بیت سلطنتش بود و سخن الا و تا و خراب خسته چوبیت اخترن بود با با شامی دیگر ارواح جانب جبا بدل شود تباوی تبارین ضد بچشم خود نگرد لاتا های ابعاد بزر او نرسد و روارشان قباد کرامت که بویش بدم کشد آزا و بیزم او نتوان غنچه لب نهند کشا که تا سکون اراضی دور رسد شد
--	---	--	---

صواب	خطا	نصف	خطا	صواب	خطا	نصف	خطا	صواب	خطا	نصف	خطا
خزیت	خزیت	۲۶	۲۶	اختراخ	شخخ	۲۳	۲۳	پس	و پس	۱	۲
تقرب	تقرب	۵	۳۶	انکار	بکاز	۲۳	۲۳	احوال	اهوال	۳	۳
نہان	نہا	۲۴	۳۴	نقش	نقش	۲۶	۲۶	احوال	احوال	۴	۴
مداولہ	المداولہ	۱۳	۳۰	x	x	x	x	مجددی	مجددی	۵	۵
فصل چهارم	فصل سوم	۲۱	۱۱	سال	سال	۲۵	۲۵	باب اول	باب اول	۶	۶
بدرجہ	درجہ	۳	۳۹	برایجا	برایجا	۲۶	۲۶	ماہون	ماہون	۲۴	۲۴
نمودند	نمود	۱۶	۱۶	اوشنخ	اوشنخ	۲۴	۲۴	واحدہ	واحدہ	۲۵	۲۵
سال باشد	سال	۲۴	۲۴	مزد	مزد	۲۶	۲۶	یکوتون	یکوتون	۲۰	۲۰
ناظر	ناظر	۲۴	۲۰	سہ سالہ	سہ سال	۲۲	۲۹	الذہب	الذہب	۹	۸
عالم	عالم	۱۰	۲۲	وشامسہ	وشامسہ	۳	۳۰	این	این	۱۰	۱۰
المریخ	المریخ	۳	۲۳	خراط	و خراط	۴	۴	تقلبات	تقلبات	۲۴	۲۴
وانتہ	وانتہ	۱۲	۱۲	x	x	x	x	متبدل	متبدل	۱۸	۱۸
یوم	یوم	۶	۲۳	خوانند	خوانند	۲۳	۳۱	دریابند	دریابی	۲۱	۲۱
فصل پنجم	فصل چهارم	۱۰	۱۰	خراب المقدس	خراب المقدس	۱۴	۲۲	بفناء	بفنائی	۲۲	۲۲
ہزارا	ہزارا	۲۲	۲۲	چہل سال گذشتہ	چہل سال گذشتہ	۲۲	۲۲	در	در	۱۳	۱۳
شدہ	شدہ	۱	۲۵	لا یعلم	لا یعلم	۳	۳۳	مسامت	مسامت	۱۲	۱۱
درین	و درین	۸	۱۱	اصلاحها	اصلاح	۱۲	۱۲	دیوئی	دیوئی	۹	۱۲
جز	جز	۲۱	۲۶	فصل سوم	فصل دوم	۱۵	۱۵	سنتہ	سنتہ	۱۲	۱۲
قولہ علیہ	علیہ	۱	۲۴	بہد	بید	۲۲	۲۲	اضمیم	اضمیم	۱	۱۳
رأی	راعی	۱۶	۲۸	شہود	شہود	۳	۳۳	اربعینہ	اربعینہ	۹	۱۳
کردی	کردی	۲	۲۶	وزعموا	وزعموا	۴	۴	والفصاحۃ	والفصاحۃ	۱۳	۱۳
الصفتیۃ	الصفتیۃ	۱۵	۲۹	شیرتیم	سیرتیم	۴	۴	عدد ہم	عدد ہم	۱۶	۱۳
فصل ششم	فصل پنجم	۱۸	۲۵	ثلثۃ آلاف	الاف	۵	۱۱	ثلثہ	اربعہ	۲۳	۱۳
بغتہ	بغتہ	۵	۵۱	ظہور زردشت	ظہور زردشت	۱	۱	ہم اعادہ	اعادہ	۳	۱۶
فصل ہفتم	فصل ششم	۱۱	۵۲	منہ	ومنہ	۴	۴	اسم	اسم	۵	۱۶
قیبہ	قیبہ	۶	۵۳	المعدو	المعدو	۲	۲	بقتین	بقتین	۲۰	۲۰
شیبہ	شیبہ	۲	۵۴	کافوا	کافوا	۴	۴	اسم	اسم	۲۲	۲۰
از اعین	از اعین	۲	۵۵	المشور	المشور	۵	۲۵	بغیرین	بغیرین	۲۵	۲۵
پہنا	پہنا	۱۸	۵۶	از	از	۱۴	۱۴	و غیر	و غیر	۲۶	۲۶

نیمه خط	خط	صواب	خط	صواب	نیمه خط	خط	صواب	خط	صواب
۵۴	۲۵	رای	رای	طاهرن	۶۸	۲۱	طاهرن	شبه	شبه
"	۲۴	گشت	گشت	اهواش	۶۹	۱۸	اهواش	از مقالات	مقالات
"	"	وبست	وبست	فضل نیم	"	۲۱	فضل نیم	جز	جز
۵۹	۹	خلدون	خلدون	ابنه	۸۰	۲۳	ابنه	علیحده	علیحده
۶۰	۴	حمدان	حمدان	ذبحر	۸۱	۱۶	ذبحر	مقاله یاب	مقاله یاب
"	۱۴	مغر	مغر	x	"	x	x	نمیشود	نمیشود
"	۱۸	مغزول	مغزول	گذاشته	۸۲	۲۳	گذاشته	شبه	شبه
۶۲	۹	قتل او	قتل او	و کول و کول	"	"	و کول و کول	کن فیکون	کن فیکون
"	۱۶	ابن	ابن	اگر	۸۵	۶	اگر	دوسوره	دوسوره
۶۳	۳	دنامر	دنامر	x	"	x	x	لعن	لعن
"	۲۳	و بعضی	و بعضی	جوپور	۸۶	۱۲	جوپور	و مشبه	و مشبه
۶۳	۲۳	یسوی	یسوی	و نبات	"	"	و نبات	رافضه	رافضه
۶۴	۱۹	رو	رو	فابادنا	۸۷	۲۲	فابادنا	جر ضب	جر ضب
"	۲۴	شهو	شهو	با تخلیص	۸۸	۱۶	با تخلیص	فصل یازدهم	فصل یازدهم
۶۵	۱۹	فصل نهم	فصل نهم	و مال	"	۱۴	و مال	و کیفیت	و کیفیت
۶۸	۱۰	عیاسیه	عیاسیه	و از زوج	۸۹	۳	و از زوج	کنند	کنند
"	۲۵	محمد	محمد	و غنار	"	۴	و غنار	قلت	قلت
۷۰	۱	اصهبان	اصهبان	و اعزاز	"	۴	و اعزاز	واخوه	واخوه
"	۱۴	ناحیه	ناحیه	نریل	"	۱۰	نریل	خلاف نیم	خلاف نیم
۷۱	۸	فصل نهم	فصل نهم	در شهر	"	۱۳	در شهر	بر درش	بر درش
"	۲۴	x	الفأ	سی لک	"	۱۹	سی لک	زیدین	زیدین
۷۲	۸	ثلثاته	ثلثاته	اطراف	"	۲۲	اطراف	قائل	قائل
"	۱۰	و دام	و دام	نارته	۹۰	۲۱	نارته	انکه بدی	انکه بدی
"	۱۸	بیت	بیت	نکه بدین	۹۱	۶	نکه بدین	شاگرد او	شاگرد او
"	۲۵	السواد	السواد	و آر	"	۱۱	و آر	نشرت	نشرت
۷۳	۴	منقته	منقته	سینر	۹۲	۲۳	سینر	است	است
"	۱۸	تمه	تمه	و شگرف	۹۳	۲	و شگرف	فصل سیزدهم	فصل سیزدهم
۷۴	۲۲	تری	تری	فصل یازدهم	۹۴	۱۳	فصل یازدهم	علی ثلث	علی ثلث

نمبر	خطا	صواب	نمبر	خطا	صواب	نمبر	خطا	صواب
۱۰۹	دريت	واكثريت	۱۳۲	بگر	مگر	۱۴۰	عمرين	عمروبن
۱۱۰	كل واحد	بمثنائى كل واحد	۱۵	استثنائات	استثنائات	۱۱	ابن	ابن
۱۱۳	در برجم	در سرچ	۲۶	باشنكره	فاشنكره	۱۲	دحواردك	وى حواري
۱۱۴	اصطلاحات	اصطلاحات	۲۷	السنو والعام	السنو والعام	۱۳	عمرو معاوية	عمرو معاوية
۱۱۵	برائى	برائى	۱	المختلفة	المختلفة	۱۴	عمر بن عامر	عمر بن عامر
۱۱۶	وكتاب اضمح	وكتاب اضمح	۱۹	وشنيح	وشنيح	۱۵	وى خلع	وى خلع
۱۱۷	فضل سيزدم	فضل چهاردم	۲۰	لحفظها	لحفظها	۱۶	ابوروم	ابوروم
۱۱۸	افريقيه	افريقيه	۱۷	كردو	كردو	۱۷	وكات دوتقه	وكات دوتقه
۱۱۹	اعاده	اعاده	۱۰	فضل سيزدم	فضل سيزدم	۱۸	بيند	بيند
۱۲۰	والامته	والامته	۲۵	شافرد	شافرد	۱۹	لغته	لغته
۱۲۱	اهل علم	اهل علم	۱۹	ومرار	ومرار	۲۰	زوبا	زوبا
۱۲۲	فضل چهارم	فضل پانزدم	۱۰	وانرد	انرد	۲۱	نقيه	نقيه
۱۲۳	محمد صلعم	محمد صلعم	۲۰	بانجديت	بانجديت	۲۲	خدا	خدا
۱۲۴	خدمه	خدمه	۲۷	يرى	يرى اليك	۲۳	خطيه	خطيه
۱۲۵	بدشوق	بدشوق	۱۲	فضل سيزدم	فضل نوزدم	۲۴	احسين	احسن
۱۲۶	الطالع	الطالع	۲	وسرى	وسرى	۲۵	نفاق	بطريق نفاق
۱۲۷	يتفر	يتفر	۹	برستند	برستند	۲۶	كردندو	كردندو
۱۲۸	الاصغار	الاصغار	۱۷	بجودات	بجودات	۲۷	يز	يز
۱۲۹	وسلمان	وسلمان	۲۳	اسقامت	اسقامت	۲۸	فراغنتكم	فراغنتكم
۱۳۰	تنزيه	تنزيه	۵	برائيد	برائيد	۲۹	انك	تا انك
۱۳۱	العطاء	العطاء	۷	دازامو	دورامو	۳۰	دانهكوا	دانهكوا
۱۳۲	مبینه	مبینه	۲۱	در زمان	روزگار خویش	۳۱	شهاب خلیقه	شهاب خلیقه
۱۳۳	محل	محل	۱۰	مدانته	مدانته	۳۲	دوشتم	دوشتم
۱۳۴	و فرقه	و فرقه	۲۶	اندال دنیا	اندال دنیا	۳۳	التضرع	التضرع
۱۳۵	التصب	الملقب	۱۵	پیشیشی	پیشیشی	۳۴	شاهرم	شاهرم
۱۳۶	فضل سيزدم	فضل شانزدم	۹	قبض	قبض	۳۵	يدش	يدس
۱۳۷	نظر اسد	نظر اسد	۹	جیش	جیش	۳۶	وجاجیان	وجاجیان
۱۳۸	عدوله	عدوله	۹	صلعم	صلعم راکه	۳۷	الف	الف
۱۳۹	۳۸	انهاک	انهاک

ان القیلة ان کتب الفیله

خطا	صواب	خطا	صواب	خطا	صواب	خطا	صواب
۲۹	۲	یقتضیه	یقتضیه	۲۳۵	۱۰	کاذ	کاذ
"	۱۹	ظلام	ظلام	"	۱۵	اشلی	اشلی
۲۱۳	۲	واوذبک	واوذبک	"	"	بقا بریه	بقا بریه
۲۱۲	۹	افرنج	افرنج	"	۲۰	بنه	بنه
۲۲۰	۲۱	بس عظیم	بس عظیم	۲۲۴	۳	رواج	رواج
۲۲۲	۲۳	در حرام	در حرام	"	۱۳	البراز	البراز
۲۲۳	۱۱	وجدران	وجدران	"	۱۹	یسویوس	یسویوس
۲۲۴	۴	ظلمات	ظلمات	"	۲۰	سنة	سنة
۲۲۶	۱۱	انبیہ	انبیہ	۲۲۹	۵	گویند	گویند
۲۲۶	۱۹	انهار	انهار	"	۲۴	سنة	سنة
"	۲۴	بعض	بعض	۲۵۰	۲	بقعه	بقعه
۲۲۸	۴	ششم	ششم	"	۴	سلمان	سلمان
۲۳۱	۱۳	آل طالب	آل طالب	"	۴	خ	خ
"	۱۸	قول او	قول او	۲۵۲	۳	دوهر زمانه	دوهر زمانه
"	۲۲	بکما	بکما	"	۹	باشند	باشند
"	۲۶	طوائف	طوائف	۲۵۳	۴	لا علم	لا علم
۲۳۲	۴	صنعا	صنعا	"	۱۰	حاضران	حاضران
"	۱۰	بخران	بخران	۲۵۲	۴	پنج	پنج
"	۱۲	صفا	صفا	"	۱۰	عبیده	عبیده
۲۳۶	۳	امرات	امرات	۲۵۵	۳	شده دست	شده دست
۲۳۶	۱۹	یافیه	یافیه	"	۶	تو	تو
"	"	دگفیه	دگفیه	"	۱۳	المنتظم	المنتظم
"	۲۰	اظهر	اظهر	۲۵۴	۲	تربت	تربت
"	"	بعض	بعض	"	۲۱	کثرت	کثرت
"	۲۳	اشنین	اشنین	"	۲۲	برما	برما
۲۳۸	۳	الدنيا	الدنيا	۲۵۸	۱۸	اول	اول
۲۴۱	۱	یامودون	یامودون	۲۵۹	۵	لغته	لغته
۲۴۲	۹	و قسطنطینیہ	و قسطنطینیہ	"	۲۴	سنة	سنة
۲۴۳	۱۲	وزرد	وزرد	۲۶۰	۱	سنة	سنة

الضمان
الضمان
۲۴۱
۲۴۲

۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸

صواب	خطا	کتاب	صفحہ	صواب	خطا	کتاب	صفحہ	صواب	خطا	کتاب	صفحہ
غفرار	اغفرار	۲۳	۲۴۹	وزرش	وزرش	۲۲	۲۲۱	اغفرار	اغفرار	۲۳	۲۴۹
از انجلا	از انجلا	۳	۲۸۲	کردن	کردن	۹	۳۲۲	از انجلا	از انجلا	۳	۲۸۲
بر حجاج	بر حجاج	۱۳	۲۸۹	وئسانی	وئسانی	۱۵	"	بر حجاج	بر حجاج	۱۳	۲۸۹
مرادر	مرادر	۱۲	"	شتیع	شتیع	۱	۳۲۳	مرادر	مرادر	۱۲	"
درقفا	درقفا	۲۱	۲۹۱	الیتہ	الیتہ	۲۱	"	درقفا	درقفا	۲۱	۲۹۱
یا یکدیگر	یا یکدیگر	۲۳	۲۹۲	تقیح	تقیح	۱۳	۳۲۳	یا یکدیگر	یا یکدیگر	۲۳	۲۹۲
x	x	x	x	ششصد	ششصد	۲۳	۳۲۵	x	x	x	x
ان	برادران	۲۲	۲۹۳	ابانہم	ابانہم	۵	۳۲۴	ان	برادران	۲۲	۲۹۳
و نیابد	و نیابد	۱۴	۲۹۴	ابانہم	ابانہم	"	"	و نیابد	و نیابد	۱۴	۲۹۴
ندان	ندان	۱۲	۲۹۵	تفاول	تظیر	"	۳۲۸	ندان	ندان	۱۲	۲۹۵
یا تصحیف	یا تصحیف	۲۳	"	را	را	۱۴	"	یا تصحیف	یا تصحیف	۲۳	"
دورکن	دورکن	۵	۲۹۶	دحصنا	دحصنا	۱۵	۳۲۹	دورکن	دورکن	۵	۲۹۶
جواز	جواز	۹	"	ولا	فلا	۱۵	"	جواز	جواز	۹	"
کور	کور	۱	۲۹۹	و این نیز	و این نیز	۱۲	۳۳۰	کور	کور	۱	۲۹۹
واستحال	واستحال	۶	"	ترجیح	ترجیح	۱۵	۳۳۱	واستحال	واستحال	۶	"
بو سبیلہ	بو سبیلہ	۲۶	۳۰۰	فقہای	فقہای	۱۹	"	بو سبیلہ	بو سبیلہ	۲۶	۳۰۰
المحصنات	المحصنات	۱۴	۳۰۱	فمن یعمل	فمن یعمل	"	۳۳۲	المحصنات	المحصنات	۱۴	۳۰۱
زور	زور	۲	"	فضل است کم	فضل است کم	۲۱	۳۳۲	زور	زور	۲	"
زحف	زحف	۲۲	"	پرستی	پرستی	۹	۳۳۵	زحف	زحف	۲۲	"
ارحاکم	ارحاکم	۲۵	"	بلند	بلند	۱۳	"	ارحاکم	ارحاکم	۲۵	"
پیشہ	پیشہ	۵	۳۳۴	پیش	پیش	۱۴	۳۳۴	پیشہ	پیشہ	۵	۳۳۴
السلام	السلام	۱۹	۳۳۶	ایگینین	ایگینین	۲۳	"	السلام	السلام	۱۹	۳۳۶
وامت	وامت	۲۵	۳۰۵	تہا	تہا	۱۰	۳۳۸	وامت	وامت	۲۵	۳۰۵
امارت	امارت	۶	۳۰۹	ابن جہان	ابن جہان	۱	۳۳۹	امارت	امارت	۶	۳۰۹
کردن	کردن	۱۸	"	عامتہ	عامتہ	۱۱	۳۴۱	کردن	کردن	۱۸	"
نبہ	نبہ	۹	۳۱۳	حمرت	حمرت	۱۳	۳۴۵	نبہ	نبہ	۹	۳۱۳
نقتہ	نقتہ	۲۱	۳۱۵	لس	کس	۲	۳۴۶	نقتہ	نقتہ	۲۱	۳۱۵
غزلت	غزلت	۱۲	۳۱۶	کاسمہ	کاسمہ	۲۵	"	غزلت	غزلت	۱۲	۳۱۶
اصحاب	اصحاب	"	"	کاسمہ	کاسمہ	۲۵	"	اصحاب	اصحاب	"	"

کتابت ۱۰ تا ۱۲ ص ۳۳۳ تا ۳۳۴

۲۸	۲۳۹	۴	۲۳۹	۲۸	۲۳۹	۴	۲۳۹	۲۸	۲۳۹
۲۹	۲۴۰	۹	۲۴۰	۲۹	۲۴۰	۹	۲۴۰	۲۹	۲۴۰
۳۰	۲۴۱	۱۳	۲۴۱	۳۰	۲۴۱	۱۳	۲۴۱	۳۰	۲۴۱
۳۱	۲۴۲	۲۰	۲۴۲	۳۱	۲۴۲	۲۰	۲۴۲	۳۱	۲۴۲
۳۲	۲۴۳	۱۴	۲۴۳	۳۲	۲۴۳	۱۴	۲۴۳	۳۲	۲۴۳
۳۳	۲۴۴	۵	۲۴۴	۳۳	۲۴۴	۵	۲۴۴	۳۳	۲۴۴
۳۴	۲۴۵	۲۲	۲۴۵	۳۴	۲۴۵	۲۲	۲۴۵	۳۴	۲۴۵
۳۵	۲۴۶	۲	۲۴۶	۳۵	۲۴۶	۲	۲۴۶	۳۵	۲۴۶
۳۶	۲۴۷	۳	۲۴۷	۳۶	۲۴۷	۳	۲۴۷	۳۶	۲۴۷
۳۷	۲۴۸	۲	۲۴۸	۳۷	۲۴۸	۲	۲۴۸	۳۷	۲۴۸
۳۸	۲۴۹	۱۱	۲۴۹	۳۸	۲۴۹	۱۱	۲۴۹	۳۸	۲۴۹
۳۹	۲۵۰	۱۳	۲۵۰	۳۹	۲۵۰	۱۳	۲۵۰	۳۹	۲۵۰
۴۰	۲۵۱	۱۵	۲۵۱	۴۰	۲۵۱	۱۵	۲۵۱	۴۰	۲۵۱
۴۱	۲۵۲	۲۶	۲۵۲	۴۱	۲۵۲	۲۶	۲۵۲	۴۱	۲۵۲
۴۲	۲۵۳	۱۹	۲۵۳	۴۲	۲۵۳	۱۹	۲۵۳	۴۲	۲۵۳
۴۳	۲۵۴	۲۶	۲۵۴	۴۳	۲۵۴	۲۶	۲۵۴	۴۳	۲۵۴
۴۴	۲۵۵	۱۶	۲۵۵	۴۴	۲۵۵	۱۶	۲۵۵	۴۴	۲۵۵
۴۵	۲۵۶	۳	۲۵۶	۴۵	۲۵۶	۳	۲۵۶	۴۵	۲۵۶
۴۶	۲۵۷	۲۶	۲۵۷	۴۶	۲۵۷	۲۶	۲۵۷	۴۶	۲۵۷
۴۷	۲۵۸	۲۴	۲۵۸	۴۷	۲۵۸	۲۴	۲۵۸	۴۷	۲۵۸
۴۸	۲۵۹	۲	۲۵۹	۴۸	۲۵۹	۲	۲۵۹	۴۸	۲۵۹
۴۹	۲۶۰	۹	۲۶۰	۴۹	۲۶۰	۹	۲۶۰	۴۹	۲۶۰
۵۰	۲۶۱	۱۴	۲۶۱	۵۰	۲۶۱	۱۴	۲۶۱	۵۰	۲۶۱
۵۱	۲۶۲	۱۳	۲۶۲	۵۱	۲۶۲	۱۳	۲۶۲	۵۱	۲۶۲
۵۲	۲۶۳	۱۴	۲۶۳	۵۲	۲۶۳	۱۴	۲۶۳	۵۲	۲۶۳
۵۳	۲۶۴	۱۶	۲۶۴	۵۳	۲۶۴	۱۶	۲۶۴	۵۳	۲۶۴
۵۴	۲۶۵	۲	۲۶۵	۵۴	۲۶۵	۲	۲۶۵	۵۴	۲۶۵
۵۵	۲۶۶	۱	۲۶۶	۵۵	۲۶۶	۱	۲۶۶	۵۵	۲۶۶
۵۶	۲۶۷	۲۶	۲۶۷	۵۶	۲۶۷	۲۶	۲۶۷	۵۶	۲۶۷
۵۷	۲۶۸	۲۲	۲۶۸	۵۷	۲۶۸	۲۲	۲۶۸	۵۷	۲۶۸
۵۸	۲۶۹	۲۶	۲۶۹	۵۸	۲۶۹	۲۶	۲۶۹	۵۸	۲۶۹
۵۹	۲۷۰	۲۲	۲۷۰	۵۹	۲۷۰	۲۲	۲۷۰	۵۹	۲۷۰
۶۰	۲۷۱	۲۶	۲۷۱	۶۰	۲۷۱	۲۶	۲۷۱	۶۰	۲۷۱
۶۱	۲۷۲	۲۲	۲۷۲	۶۱	۲۷۲	۲۲	۲۷۲	۶۱	۲۷۲
۶۲	۲۷۳	۲۶	۲۷۳	۶۲	۲۷۳	۲۶	۲۷۳	۶۲	۲۷۳
۶۳	۲۷۴	۲۲	۲۷۴	۶۳	۲۷۴	۲۲	۲۷۴	۶۳	۲۷۴
۶۴	۲۷۵	۲۶	۲۷۵	۶۴	۲۷۵	۲۶	۲۷۵	۶۴	۲۷۵
۶۵	۲۷۶	۲۲	۲۷۶	۶۵	۲۷۶	۲۲	۲۷۶	۶۵	۲۷۶
۶۶	۲۷۷	۲۶	۲۷۷	۶۶	۲۷۷	۲۶	۲۷۷	۶۶	۲۷۷
۶۷	۲۷۸	۲۲	۲۷۸	۶۷	۲۷۸	۲۲	۲۷۸	۶۷	۲۷۸
۶۸	۲۷۹	۲۶	۲۷۹	۶۸	۲۷۹	۲۶	۲۷۹	۶۸	۲۷۹
۶۹	۲۸۰	۲۲	۲۸۰	۶۹	۲۸۰	۲۲	۲۸۰	۶۹	۲۸۰
۷۰	۲۸۱	۲۶	۲۸۱	۷۰	۲۸۱	۲۶	۲۸۱	۷۰	۲۸۱

۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰

۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰

۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰

۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰

فهرس بطالب الحكمة في الاسوة الحسنة بالسنن على صاحبها الوفاء الثمينة

رقم	موضوع	رقم	موضوع
١٢	فصل في القياس	٢	فصل في العمد والنبوت
١٣	فصل في عاظة النصوص بحكام الراوث	٢	فصل في ذكر الصدر الاول
١٣	فصل في زوم القياس	٣	فصل في فقهاء الاسلام
١٣	فصل في زوم الراي	٣	فصل في اول من قام بالفتيا
١٥	فصل في القضاء بالراي	٣	فصل في قيام الصحابة بالفتوى
١٥	فصل في الراي الباطل في النواع	٥	فصل في ما أخذ علمه من المدينة ومكة والحراق
١٤	فصل في الراي المحمود والخير	٥	فصل في وكان المفتون بالمدينة
١٤	فصل في اقسام الاقضية المستعملة	٥	فصل في وكان المفتون بمكة
١٨	فصل في كراهية التشريع في الفتوى	٦	فصل في وكان من المفتين بالبصرة
١٩	فصل في اثم الفتيا بغير علم	٦	فصل في وكان من المفتين بالكوفة
١٩	فصل في حرمة الفتيا بغير علم	٦	فصل في افتاء التابعين
١٩	فصل في اطلاق الكراهية	٦	فصل في وكان من المفتين بالشام
١٩	فصل في استعمال لا ينبغي	٦	فصل في المفتين من اهل مصر
٢٠	فصل في تحريم القول بالحرمه والحل من عينه	٦	فصل في وكان باليمن
٢٠	فصل في مخالفة فرقة التقليد لامر الله	٦	فصل في وكان بمدينة السلام
٢١	فصل في زوم الاختلاف	٨	فصل في الكتاب
٢١	فصل في الاجتهاد	٩	فصل في السنة
٢٣	فصل في نظر المجتهد في النصوص	٩	فصل في الاجماع
٢٣	فصل في تمييز الاجتهاد والتمتعهم للامميين	١٠	فصل في معارضة النصوص للاجماع في قول
٢٥	فصل في تمييز الاجتهاد	١١	فصل في خرس الناس على ما قال الاخرون
٢٩	فصل في كون الكفر	١١	فصل في خفاء بعض الامور على الصحابة وغيرهم

رقم	موضوع	رقم	موضوع
٣٤	فصل استعظام الناس للاجتهاد	٤٠	فصل الافتناء بالمرجوع عنه
٣٥	فصل ذكر المجتهدين بعد الائمة الاربعين	٤١	فصل الافتناء بذهب السائل
٣٦	فصل انقراض المجتهدين في الخفية	٤٢	فصل الشهادة على السد بالاحلال والاحرام
٣٧	فصل كون الاصل للتخرج والتابع كطبيعا	٤٣	فصل ذكر دليل الحكم وماخذه
٣٨	فصل تفاوت فقه الائمة الاربعة	٤٤	فصل الخلاف على ثبوت الحكم
٣٩	فصل الانتقال من مذهب الى مذهب	٤٥	فصل ظهور حكم الله على اربعة السنين
٤٠	فصل تشعب الدين طرقا	٤٦	فصل لزوم المذهب للعامة
٤١	فصل العمل بالحديث والنصوص الاجتهادية	٤٧	فصل امثلة رد النصوص المحكمة بالمشابهة
٤٢	فصل في النهي عن التقليد	٤٨	فصل منهار والستة الصحيحة
٤٣	فصل في العمل بالاشهر من قول ودراك	٤٩	فصل فتوى اتباع الحديث على خلاف المذهب
٤٤	فصل في المنسوخ والمعارض وغير ذلك	٥٠	فصل الاحتجاج بما في الصحيحين وغيرهما
٤٥	فصل في التقليد	٥١	فصل الفتوى بما في الصحيحين
٤٦	فصل فلو الناس في التقليد	٥٢	فصل الفتوى بلفظ النص
٤٧	فصل تغير الفتوى	٥٣	فصل تحريم الافتناء بغير لفظ النص
٤٨	فصل نهي النبي صلى الله عليه وسلم عن قطع الايدي في الغزو	٥٤	فصل جواز الافتناء بالاثار السلفية
٤٩	فصل منح الحائض من الطواف	٥٥	فصل مدح الحديث واهله بالنظم
٥٠	فصل جمع الرطليتان الثلث بغير واحد	٥٦	فصل آخر منه
٥١	فصل في تأخير الفتوى	٥٧	فصل آخر منه
٥٢	فصل ذم تجويز ايجيل	٥٨	فصل في تاليف الرسالة في زمن الفساد
٥٣	فصل تحريم ايجيل	٥٩	خاتمة الرسالة
٥٤	فصل في تتبع ايجيل		
٥٥	فصل اتام الفتوى		

تم فهرس بعون القديس الهادج الانس فله الحمد بعد
 انقاس الانفس والصلوة والسلام على النبي اللاحس وآله الانفس ١٣

